

نشریه ادبیات تطبیقی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال اول، شماره اول، پاییز ۸۸

بررسی تطبیقی سیمای دنیا در شعر ناصر خسرو و ابوالعلاء*

دکتر سید فضل الله میرقادری

دانشیار دانشگاه شیراز

منصوره غلامی

کارشناس ارشد دانشگاه شیراز

چکیده

بررسی تطبیقی جهت گیری‌ها و دیدگاه های ناصر خسرو قبادیانی و ابوالعلاء معری نسبت به دنیا، در حیطه ادبیات تطبیقی است. هر دو شاعر در یک دوره می زیسته و از دو زبان و دو فرهنگ متفاوت بوده و به احتمال قوی بین آنها تأثیر و تأثر بوده است. در این مقاله پس از اشاره گذرا به زندگی این دو شاعر، تشابهات و عوامل شکل دهی افکارشان ذکر می شود. سپس به بررسی سیمای دنیا از نظر دو شاعر پرداخته شده و این که مضامین مشترک در دیوان دو شاعر تحت تاثیر چه عواملی بوده است. در ادامه به بیان نوع جهت گیری و واکنش این دو شاعر در مواجهه با دنیا و مظاهر آن پرداخته می شود. ذیل هر عنوان اشعاری مناسب از دو شاعر ذکر، تحلیل، مقایسه و نتیجه گیری شده است.

واژگان کلیدی

ابوالعلاء، ناصر خسرو، دنیا، زهد.

تاریخ پذیرش: ۸۸/۸/۶

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۳/۱۳

نشانی پست الکترونیک نویسنده: Mirghade@shirazu.ac.ir

۲۰۸ / بررسی تطبیقی سیمای دنیا در شعر ناصر خسرو و ابوالعلا

۱- مقدمه

ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴ تا ۴۸۱ یا ۴۷۱) ملقب به حجّت از شاعران و نویسندگان بزرگ ایران، در خراسان متولد شد. پس از فراگیری علوم مختلف به دربار سلاطین روی آورد و به رسم زمانه به مدح پادشاهان و خوشگذرانی در دربار پرداخت. در سن چهل سالگی به دنبال دیدن یک خواب، تحوّلی عظیم در روح و اندیشه او پدید آمد. "در خواب کسی به او می گوید هوشیاری از بی خبری و مستی بهتر است و چون می پرسد که این هوشیاری چگونه به دست می آید، راه کعبه را به او نشان می دهد." (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۵، ۵۳). این خواب آغاز سفر هفت ساله ناصر خسرو برای جستجوی حقیقت بود. او در این سفر در مصر به خدمت خلیفه فاطمی رسید و به مذهب اسماعیلیان درآمد و با گرفتن عنوان حجّت مأمور نشر این مذهب در سرزمین های مختلف شد. در بازگشت به وطن، در راه تبلیغ آیین جدید با علمای مذاهب به بحث و جدل پرداخت، اما متعصبان به دشمنی با او برخاسته و او را به کفر متهم کردند. در این زمان بود که به مکانی دور و خلوت پناه برد و تا آخر عمر خود در آن جا (دره یمگان) در تنهایی به سرودن اشعار سراسر زهد و حکمت پرداخت. از مهمترین آثار او، سفرنامه، دیوان اشعار، زادالمسافرین و... است

ابوالعلا معری (۳۶۳ تا ۴۴۹) نیز از شاعران مشهور عربی است که در مصر به دنیا آمد. در کودکی بر اثر بیماری آبله بینایی خود را از دست داد. با این وجود در اوایل جوانی به فراگیری دانش های زمان پرداخت و در راه کسب علم به بغداد سفر کرد و با دانشمندان بسیاری به مناظره نشست و به شهرت فراوانی رسید. با شنیدن خبر مرگ مادر به زادگاه خود بازگشت و از آن زمان به زهد روی آورد. او پنجاه سال باقی مانده از عمر خود را در خانه خود به تنهایی سپری نمود و به تألیف کتب و سرودن اشعار پرداخت. از مهمترین آثار او، دیوان شعر سقط الزند، لزوم مالایلم، رساله الغفران و... می باشد.

۲- ملاقات ابوالعلا و ناصر خسرو در هاله ای از ابهام

ناصر خسرو در سفر هفت ساله خود از شهر معره بازدید کرده است. او در سفرنامه می نویسد: "در آن شهر مردی بود که به او ابوالعلا می گفتند، نابینا بود و رئیس شهر بود، نعمتی بسیار داشت و طریق زهد گرفته بود... و شنیدم که او را زیادت از صد هزار بیت شعر باشد." (ناصر خسرو، ۱۳۳۵، ص ۱۲). در این

نشریه ادبیات تطبیقی / ۲۰۹

توصیف، ناصر خسرو از ملاقات خود با او سخنی نمی گوید. اما بعید به نظر می رسد که ناصر خسرو که تشنه حقیقت است، با ابوالعلا که دانشمندان از سراسر بلاد اسلامی به ملاقات او می شتافتند و با او به بحث می پرداختند، ملاقات نکرده باشد. برخی پژوهشگران با دلایل مختلف این ملاقات را رد نموده و برخی نیز این ملاقات را تایید نموده اند (محقق، ۱۳۷۴: ۳۲۱). یکی از عواملی که می تواند موید این ملاقات باشد، وجود شباهت های فراوان میان افکار و اندیشه ها و حتی الفاظ آن دو شاعر است.

۳. شباهت های میان دو شاعر

۳-۱- **تحول در زندگی:** هر دو شاعر در میانه عمر و پس از سفری

طولانی نوع زندگانی خود را تغییر داده و به زهد و گوشه نشینی روی آورده اند.

۳-۲- **اتهام به کفر و الحاد:** برخی کتب تذکره او را علوی خوانده اند،

ولی ماخذ درستی ندارد؛ بلکه علوی به معنی طرفدار و پیرو علی است و این نسبت روحانی است نه جسمانی " (محقق، ۱۳۴۰: ۴). ناصر خسرو یقیناً اسماعیلی است؛ اما در اسماعیلی بودن ابوالعلا تردید وجود دارد. ناصر خسرو پس از تغییر دین به کفر متهم شد و ابوالعلا نیز " در دین خویش متهم و به مذهب براهمه می رفت " (لغت نامه ی دهخدا).

۳-۳- تشابه در افکار

۳-۳-۱- **ستایش عقل و خرد:** هر دو شاعر برای عقل و خرد مقامی

والا قایلند و همواره آن را می ستایند.

۳-۳-۲- **مسایل اخلاقی و حکمی:** دیوان هر دو شاعر در بردارنده

مسایل اخلاقی، موعظه و نصیحت است.

۳-۳-۳- **داشتن ذهن فلسفی:** " دیوان ناصر خسرو سرشار از

موضوعات حکمی و فلسفی است. مشرب فلسفی او حکمت قدیم خصوصاً فلسفه مشایی نوافلاطونی است. " (جعفر شعار، ۱۳۷۷، ص ۵). البته برخی او را فیلسوف ندانسته اند. " جویندگان حقیقت اگر تنها حکم عقلی را می پذیرفتند، آن را فیلسوف می گفتند و اگر شرع را نیز رعایت می کردند، متکلم بودند نه فیلسوف. ناصر از دسته دوم است " (شهیدی، ۱۳۵۵، ۳۱۹).

۳-۳-۴- **پرهیز از ستایش پادشاهان:** هر دو شاعر در دوره دوم

زندگی با ستایش پادشاهان مخالف بوده، حتی فساد و ظلم آن ها را برملا

می کرده اند. البته ناصر خسرو مدح خلفای فاطمی را جایز می داند که آن هم برای ابراز عقیده است نه به طمع کسب ثروت. "اگر چه رپیکا اعتقاد داشته، آن بی انتظار صله نبوده به ویژه با توجه به شدت نیاز شاعر منزوی" (یوسفی، ۱۳۵۵، ۶۲۶).

۳-۳-۵- **پرهیز از وصف می و معشوق:** "در سراسر دیوان پانصد صفحه ای ناصر خسرو نه یک خط مدح (جز مدح خلفای فاطمی) دیده می شود، نه وصف زن و نه حرفی از دلبستگی های زندگی" (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۵، ۳۱). ابوالعلا نیز مانند ناصر خسرو به طور مکرر نوشیدن شراب را نکوهش کرده و زن و شراب را مظهر بدی و فساد می داند:

غزال و غزل هر دوان مر تو را نجویم غزال و نگویم غزل
(دیوان، ۲۲۲)

خمر حرام است بسوزد خدای آن دل و جان را که بدو پروری
(دیوان، ۵۵)

فلا تعجبیک عروس المدام ولا یطربینک مغن صدح
(المجانی الحدیثه، ۳۰۶)

شراب تو را شیفته نماید و آواز خوانندگان تو را به شادی و طرب واندارد. ابو العلا در نکوهش زنان در بیتی می گوید حتی سلام زیبارویان را با اشاره هم پاسخ نده.

ولا ترجع بایماء سلاماً علی بیضِ آشرنِ مسلماتِ
(فروخ، ۲۱۵)

۳-۳-۶- **تفاخر و خودستایی:** هر دو شاعر وبه خصوص ناصر در بسیاری از قصاید به تمجید و نیکو داشت خود پرداخته اند. آن دو خود را خورشیدی فرض کرده اند که نورشان همه جا را فرا گرفته است:

قَدْ سَارَ ذَكَرِي فِي الْبِلَادِ فَمَنْ لَهِمْ بِإِخْفَاءِ شَمْسٍ ضَوْءٌ هَا مُتَكَامِلٌ
(المجانی الحدیثه، ۳۰۱)

شهرت من در سرزمین ها منتشر شده است و چه کسی می تواند نور خورشید به کمال رسیده را پنهان سازد؟

به باریک و تاریک و مشکل اندر چو خورشید روشن به خاطر منیرم
(دیوان، ۳۰۹)

۷-۳-۳- نکوهش دنیا: هر دو شاعر در دیوان خود دائماً دنیا و دلبستگی به آن را نکوهش کرده و خود از آن کناره گرفته اند. تصاویری که ابوالعلا و ناصر از دنیا ارائه می کنند، همگی منفی و ناخوشایند می باشند. در این پژوهش به بررسی سیمای دنیا در دیوان ابوالعلا و ناصر خسرو پرداخته شده است. قبل از پرداختن به این موضوع برای درک بهتر افکار و اندیشه های دو شاعر باید دید چه عواملی در شکل دهی به این افکار نقش داشته اند. ابوالعلا از کودکی بینایی خود را از دست داد. او به قول خود بهترین نعمت دنیا را از دست داده است:

و لَمْ اَعْرَضْ عَنِ اللَّذَاتِ اِلَّا لَانَ خِيَارَهَا عَنِّي خَسَنَهُ

(دیوان، ج ۲، ۴۲۱)

از لذت های زندگی دست نکشیدم، مگر به خاطر این که بهترین آنها از من پنهان است.

این ناکامی در زندگی در واقع شالوده و اساس افکار و اندیشه های بدبینانه او نسبت به زندگی است. " دو عاطفه در نفس ابوالعلا اثری بزرگ داشته اند: عاطفه شرم و بدبینی " (طه حسین، ۱۳۴۴، ۷۰). عاطفه اول او را و او می داشته که تلاش کند تا مانند سایر مردم زندگی کند، اما به دلیل ناتوانی احساس شرم او را آزرده می ساخته و از انجام برخی اعمال باز می داشته است و عاطفه دوم بدین دلیل شکل گرفت که اطرافیان برای او مجهول بودند. اغلب حقایق از او مخفی می ماند. صدای افراد را می شنود، اما از چگونگی آن ها بی خبر است بنابراین ترجیح می دهد دور از افراد و مجهول زندگی کند.

او همچنین، با رسیدن به مقام بالای علمی و شهرت مورد حسادت واقع شد و عده ای به دشمنی و کینه با او برخاستند و او را به کفر متهم کردند، به طوری که مورد نفرت قرار گرفت.

او همچنین، فساد جامعه و قدرت یافتن مدعیان و فرمانروایان نالایق را می دید و از تحمل این عذاب ها درد می کشید. " بنابراین، اخلاقیات یا فلسفه عملی ابوالعلا مبتنی بر بدبینی است. بر دنیا خشمگین است و از آن دلتنگ " (الفاخوری، ۱۳۷۲، ۵۱۰). پس از دنیا و اهل آن کناره گیری می کند:

تَجْرِبَةُ الدُّنْيَا وَ اَفْعَالُهَا حَثَّتْ اِخَا الزُّهْدِ عَلَيَّ زَهْدَهُ

(شرح سقط الزند، ج ۲، ۵۶۲)

تجربه دنیا و کارهایش زاهد را به زهدش تشویق می کند.

و زهدنی فی الخلق معرفتی بهم و علمی بآن العالمین هباً

(دیوان، ج ۱، ۴۸)

علم به نابودی دنیا و معرفت نسبت به مردم مرا نسبت به آنها زاهد ساخت . ناصر خسرو نیز پس از گرویدن به اسماعیلیان به کفر متهم شد. " او که ضمناً گرفتار مخالفت شدید سلاجقه با شیعه بود، ناگزیر به تهمت بدبینی و قرمطی ترک وطن گفت تا از شر ناصبیان رهایی یابد " (صفا، ۱۳۷۴، ۲۴۶). بنابراین، برای فرار از رفتار خصمانه مردم و رهایی از آزار آنان به دره یمگان رفت و به نکوهش دنیایی که در حق او ستم کرده و او را از اهل و عیال دور نموده و محبوبیت و زندگی آرام او را سلب نموده، پرداخت. مهم تر این که ناصر خسرو بعد از بیدار شدن از خواب هفت ساله و پیوستن به اسماعیلیان به دلیل اعتقاد به مذهب، از دنیا دست شسته و به امور دینی و اصلاح درون می پردازد .

بنابراین، زهد این دو شاعر از نوع عرفانی نیست. زهد ابوالعلا را می توان زهد اعتراض نامید و زهد ناصر خسرو را از آن جهت که ناملایمات را به دلیل ابراز عقیده به جان خریده و از جهت آن که خود در اشعارش دوری از دنیا را به دلیل رسیدن به بهشت و رهایی از جهنم بیان کرده، می توان زهد پارسایان نامید؛ البته اگر اجبار در تنها زیستن در دره یمگان را نادیده بگیریم.

۴. سیمای دنیا

یکی از پر کاربردترین مضامین به کار رفته در دیوان ابو العلا و ناصر خسرو بحث دنیا و نکوهش آن است . در دیوان پانصد صفحه ای ناصر خسرو تقریباً دو تمامی صفحات مضامین و تمثیلاتی در باب دنیا آمده است :

نکرد از جملگی اهل خراسان کسی زو بیشتر با دهر پیکار

(دیوان، ۱۹)

او شجاع ترین و صریح ترین نماینده فکر اعتراض در ادبیات فارسی است " (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۵، ۵۰). مضامین مشترکی که درباره دنیا در دیوان دو

شاعر دیده می شود، بسیار زیاد است:

" ثلاثة ايام هي الدهر كله و ما هن غير اليوم و الامس و الغد
پیمانه این چرخ را سه نامست معروف به امروز و دی و فردا "

(محقق، ۱۳۷۴ : ۴۹)

در بسیاری از موارد این شباهت ها به دلیل بهره گیری دو شاعر از آیات ، احادیث و تمثیلات عربی است . به عنوان مثال در ابیات زیر:

"لَا تَعْشُ مُجْبَرًا وَلَا قَدْرِيًّا
و اجْتَهِدْ فِي تَوْسُطِ بَيْنِ بَيْنَا
به میان قدر و جبر ره راست بجوی

که سوی اهل خرد جبر و قدر رنج و عناست "
(محقق، ۱۳۷۴: ۵۲)

دو شاعر تحت تاثیر سخن معروف " لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین " قرار گرفته اند .

برخی از مضامین مشترک در دیوان این دو شاعر نیز جزء مضامین تکراری و کلیشه ای محسوب می شوند که در دیوان بسیاری از شاعران وجود داشته است . اما گاه اشتراک در لفظ و تکرار فراوان موضوع از طرف دو شاعر ما را به پذیرفتن این موضوع و امی دارد که ناصر خسرو در بسیاری از موارد تحت تاثیر ابوالعلا و اشعار او قرار گرفته است. اکنون به بررسی سیمای دنیا در دیوان دو شاعر می پردازیم.

۱-۴- خلف وعده

در موارد متعددی ابوالعلا به نکوهش دنیا به دلیل عمل نکردن به وعده های خود می پردازد. ابوالعلا دنیا را بی وفایی می داند که تنها به وعده های شر خود وفا می نماید. این مضمون در سراسر دیوان ابوالعلا به کرات مشاهده می شود :

عِشٌّ كَمَا تَعْهَدُ لَا مُخْلَفٌ وَعَيْدَهُ بَلِ مُخْلَفٌ وَعَدَهُ

(دیوان، ج ۱، ۲۹۴)

إِنْ أَخْلَفْتِكَ الْيَوْمَ مَوْعِدَهَا فَغُرْنَا جَارٍ بِأَخْلَافِهَا

(دیوان، ج ۲، ۶۹)

زندگی به وعده های شر عمل کننده و به وعده های خیر بی وفاست. اگر دنیا در انجام وعده هایش خلاف کرد، تعجب نکن که خلاف وعده از او معروف و شناخته شده است.

ناصر خسرو نیز معتقد است همه وعده های دنیا باطل و دروغ است، به جز وعده های شر او :

وعده ی این چرخ همه باد بود وعده رطب کرد و فرستاد تود

(دیوان، ۵۱۷)

جز به جفا وعده هاش پاک دروغ است ور بدهد مر تو را صد هزار قباله
(دیوان، ۴۱۷)

تشابه لفظی در میان ابیات دو شاعر چنان زیاد است که جای تردیدی در اقتباس ناصر از ابوالعلا باقی نمی گذارد.

۲-۴- کار دنیا خلاف میل انسان است

ابوالعلا در موارد متعددی به سرکشی دنیا در برابر انسان اشاره کرده است. دنیا دوستدار خود را می کشد و دوستدار مرگ را زنده نگه می دارد. هر کس به او پناه برد، نابود می شود و هر کس از دنیا دست بکشد، او را با حيله به سمت خود می کشاند:

تُخَالَفُنَا الدُّنْيَا عَلَى السُّخْطِ وَالرَّضَى فَانِ اَوْشَكُ الْاِنْسَانُ قَالَتْ لَهُ مَهْلًا
فَلَا تَأْمُلِ الْاَيَّامَ لِلْخَيْرِ مَرَّةً فَلَيْسَتْ لِخَيْرٍ اَنْ يُظَنُّ بِهَا اَهْلًا
(دیوان، ج ۲، ۱۷۹)

دنیا در رضایت و نارضایتی با ما مخالفت می کند و اگر انسان عجله کند، به او می گوید آرام. پس امید خیر به آن نداشته باش.

اِذَا خُشِيَتْ لِشَرِّ عَجَلْتَهُ وَاِنْ رَجِيَتْ لِخَيْرٍ عَوَّقْتَهُ
(دیوان، ج ۲، ۴۹۱)

اگر کسی در برابر بدی هایش قد خم کند، عجله می کند و اگر به خیر امیدوار باشد، به عقب می اندازد.

ناصر خسرو نیز ناسازگاری دنیا با انسان را همین گونه بیان می کند :

تا نخوانیش او به صد لابه همی خواند تو را

راست چون رفتی پس او پیشت آرد بدخویی

(دیوان، ۳۴۴)

۳-۴- کار دنیا نابودی فراگیر است

أَرَى ذَوِي الْفَضْلِ وَاضْدَادَهُمْ يَجْمَعُهُمْ سَيْلُكَ فِي مَدَّةٍ
(شرح سقط الزند، ج ۱، ۵۶۲)

سپیل دنیا صاحبان فضیلت و رذیلت را در گرداب خود جمع می کند.

يَا اُمَّ دَفْرِ لِحَاكِ اللّٰهِ وَالْوَدَّةِ مِنْكَ اِضَاعَةٌ وَالتَّفْرِيطُ وَالسَّرْفُ
(دیوان، ج ۲، ۴۹)

ای مادر، خدا خیرت ندهد که کارت کوتاهی و اسراف و نابودی است.

نشریه ادبیات تطبیقی / ۲۱۵

و ما أمنت هذه الثريا أن يتــــرامى بها النزولُ
(دیوان، ج ۲، ۱۶۱)

حتی ثریا هم از نابودی در امان نیست. و چگونه شخص به دوام فکر می کند.
كذلك الیالی لا یجدن بمطلبٍ لخلقٍ ولا یقین شیئاً علی عهد
(شرح سقط الزند، ج ۱، ۲۲۴)
ابوالعلا معتقد است دنیا آن چنان ستمکار است که حتی سیارگان و عقاب ها را هم نابود و اسیر خود می کند، برای او فاضل و غیرفاضل فرقی ندارد. تیر نابودی او به همه اصابت می نماید.

ناصر خسرو نیز به همین موضوع اشاره دارد :

بازیست رباینده زمانه که نیابد زو خلق رها هیچ نه مولی و نه مولا
(دیوان، ۵۲)

۴-۴- دنیا جمعی از اضداد است

در دنیا پستی و بلندی، خیر و شر، غم و شادی، سرما و گرما وجود دارد. هر دو شاعر به کرات به این موضوع اشاره کرده و همین موضوع را علت عدم دلبستگی خود به دنیا می دانند :

وهی الایام من وهد یعلی بآبئیه و من قصر یدک
(دیوان، ج ۲، ۱۱۶)

روزگار زمین پست را بالا می برد و کاخ را فرو می ریزد.

تَنافُضُ فی بنی الدنیا کد هـرهم یَمْضی المقیظُ ویأتی بعده القُرُ
(دیوان، ج ۱، ۳۵۱)

مردم مانند روزگارشان دارای تناقض هستند. گرما می گذرد و سرما می آید.

آمیخته است زهرش در نوش او آویخته ست تیره اش با روشن
(دیوان، ۲۲۷)

۴-۵- نابرابری خیر و شر در دنیا

ابوالعلا در سراسر دیوان دنیا و افراد آن را شر و مایه فساد می خواند و خیر و نیکی آن ها را در برابر شر آن ها بسیار ناچیز می داند :

و کم یتوازن فی القیاس نعیماً و سیئةً أودت بمقترفیها
(دیوان، ج ۲، ۵۰۷)

وقتی دنیا را بسنجی خیر و شر آن برابر نیست.

ناصر خسرو نیز با الفاظی کاملاً مشابه همین عقیده را بیان می‌کند. این تشابه لفظی تا بدانجاست که گویی ناصر بیت عربی ابوالعلا را ترجمه کرده است و بسیار محتمل است که ناصر هنگام سرودن آن به دیوان ابوالعلا نظر داشته است:

و الله که نیاید به ترازوی خرد راست گر نعمت دنیا را بارنج بسنجی
(دیوان، ۳۳۸)

۶-۴- ناپایداری نعمت‌ها در دنیا

ابوالعلا معتقد است غم‌های دنیا بسیار بیشتر از شادی‌ها و نعمت‌هاست و همین شادی‌های اندک نیز دوامی ندارند:

يُلاؤمُ ذو اليسرِ و أَىُّ امرئٍ أدر كَ مِنْهَا طرفاً لَم يَلْمِ
(دیوان، ج ۲، ۳۷۸)

و چه کسی است که از این دنیا بهره‌مند شده باشد و رنج آن را نچشیده باشد. ابوالعلا در این بیت و آیات مکرر دیگر افرادی را مثال می‌زند که زمانی بر اسب مراد سوار بوده و سپس از اوج عزت به حضيض ذلت افتاده‌اند. مصداق آن افراد خود ابوالعلاست که در اوایل جوانی فردی ثروتمند و در مقامات علمی مشهور و زبازد بود، اما در اواخر عمر به کفر متهم شد. "او در جایی به تهیدستی خود اشاره می‌کند. اما اجدادش ثروتمند بوده‌اند. فقر او نسبی بوده، یعنی نسبت به مردم هم شأن خود فقیر بوده است." (عمر فروخ، ۱۳۴۲، ۵۹). آن چه در سفرنامه آمده که او ثروتی عظیم و نوکرانی بسیار داشت، مربوط به اوایل زندگی اوست.

ناصر نیز این مسایل را تجربه نموده است. در اوایل عمر زندگی در دربار و شهرت و در اواخر عمر بدنامی و تحقیر و غربت. بنابراین، با نهایت احساس و از ورای تجربیات تلخ ندا می‌دهد:

یکی نان دهی خلق را می و لیکن اگرشان یکی نان دهی جان ستانی
(دیوان، ۲۰۴)

زی من یکی است نیک و بد دهر سورش بقا ندارد و نه شیونیش
(دیوان، ۲۲۷)

۷-۴- نعمت‌های دنیا امانت است

دنیا در ابتدا با منظری زیبا برای جلب محبت دوستداران خود به آن‌ها نعمت می‌بخشد، اما پس از اندک مدتی آن را به مکابره و دزدی بازمی‌ستاند. اگر چه

نشریه ادبیات تطبیقی / ۲۱۷

این مضامین در دواوین شاعران دیگر نیز دیده می شود و جزء مضامین تکراری است، اما اولاً بسامد این موضوعات در شعر ابوالعلا وناصر بسیار بیشتر بوده و همچنین، اظهارات آن دومتکی بر اندیشه و عقاید درونی و اثر مستقیم انفعالات نفسانی آنها می باشد.

و کَمِ اَدَى اَمَانَتِهِ اِلَيْهَا اَمِينٌ خَوَّنَتْهُ وَ سَرَقَتْهُ

(دیوان، ج ۲، ۴۹۵)

اگر چیزی به تو می دهد، امانت است و بعد می گیرد و می دزدد.

اَتَلَفَ اِذَا اَعْطَيْتَكَ اِعْرَاضَهَا فَاَنْهَا رَهْنٌ بِاِتْلَافِهَا

(دیوان، ج ۲، ۶۹)

هر چه روزگار به تو می دهد، پس بده که امانت است.

امروز هر چه مان بدهی فردا از ما به مکابره بربایی

(دیوان، ۸)

زمانه هر چه دادت بازستاند تو ای نادان تن من این ندانستی

(دیوان، ۳۷۳)

۸-۴- دنیا کانون غم و بدبختی است

ابوالعلا نسبت به زندگی بسیار بدبین است. " او در سختگیری خود بسیار تندرو است و از زندگی جز تاریکی نمی بیند. حتی اگر قسمت های روشن زندگی به او ارائه شود، از آن اعراض می کند. " (عمر فروخ، ۱۳۴۲، ۱۳۸). در سراسر دیوان او دنیا در هاله ای از سیاهی، شر، بدبختی، مصیبت و رنج توصیف می شود و هیچ گاه از شادی سخن نمی گوید، مگر آن که به دنبالش انبوهی از غم سرازیر می شود:

دنیائک دارُ شُرورٍ لاسرارِ بها و لیسَ یدری اخواها کیفَ یحترسُ

(دیوان، ج ۱، ۵۴۹)

دنیا کانون بدبختی هاست و شادی در آن نیست...

عیشة ضاهتِ الهواذیرِ ما فیها مفیدٌ بل کُلُّها تطویلٌ

(دیوان، ج ۲، ۱۷۶)

زندگانی سراسر رنج است و جز وقت گذرانی در آن نیست.

الا انما الدنیا نحوسُ لاهلِها فما فی زمانِ انتِ فیهِ سعودٌ

(دیوان، ج ۱، ۲۵۷)

دنیا برای اهالی خود شوم است. و در زمان تو خوشبختی نیست. البته دنیا در نظر ناصر خسرو آن چنان که ابوالعلا وصف می نماید، تاریک و عذاب آور نیست. آن خفقان، غم آلودگی و افسردگی که بر سراسر دیوان ابوالعلا سایه افکننده در دیوان ناصر خسرو کمتر مشاهده می شود؛ هر چند به غم ها و شرارت های روزگار اشاره های فراوانی می شود:

شاخ و شجر دهر غم و مشغله بار است

زیرا که بر این شاخ غم و مشغله بار است
(دیوان، ۸۶)

دهر بدگهر به شر آبستن است

جز بلا هرگز نژاد این حامله
(دیوان، ۲۸۵)

ناصر خسرو علی رغم نکوهش دنیا با خوش بینی بیشتری نسبت به ابوالعلا به دنیا می نگرد.

۹-۴- بی انصافی دنیا

یکی از موضوعاتی که دو شاعر بسیار به آن پرداخته و روزگار را به جهت داشتن آن صفت نکوهش کرده اند، بی انصافی دنیاست. دنیایی که به قدر و فضل عالمان و بخردان آگاه نیست و آن ها را به جایگاه شایسته خود نمی رساند. ابوالعلا به دلیل غرور ذاتی، خود را از برترین ها و افاضل می داند (که چندان نیز بی جا نیست). او در ایات فراوان به خودستایی و تفاخر پرداخته است. عموماً شاعرانی به این امر می پردازند که مردم قدر آن ها را ندانسته و مهجور مانده اند. او معتقد است افراد فرومایه بر جامعه مسلط شده اند و به آرزوهای خود رسیده اند و بزرگان دچار ظلم و بی عدالتی شده و ناکام مانده اند:

عرفت من أم دفر شیمه عجباً دلت علی اللئوم و هی العنف بالخدم
(دیوان، ج ۲، ۳۴۴)

دنیا اخلاق بدی دارد بر فرومایگان می بخشد و به نیکی کنندگان بدی می کند.
آرزایها تغشی أناساً بغيره تقصراً حیناً دون مُحترِفِها
(دیوان، ج ۲، ۵۰۷)

خیر برای کسی که تلاش نمی کند بیشتر و برای تلاش کننده کم می شود.
فکم سلم الجهول من المنایا وعوجل بالحمام الفيلسوف
(دیوان، ج ۲، ۵۷)

نادان ها از چنگال مرگ رسته اند و فیلسوفان مرده اند.

ناصر خسرو نیز در فخریات خود مرتبه دانش و سخنوری خود را از مدعیان ناهلی که باعث حرمان او شده اند، برتر دانسته است. او وقتی جفای روزگار و مردم آن را در حق خود می بیند، به این نتیجه می رسد که مدار چرخ بر مقیاس فضل نمی چرخد و در ابیات فراوانی دنیا را از این جهت می گوید. در واقع عمده شکایات ناصر خسرو از روزگار به همین جهت است و یکی از دلایل زهد ناصر خسرو همین بی عدالتی های اجتماعی است :

گر بر قیاس فضل بگشتی مدار چرخ

جز بر مقر ماه نبودی مقر مرا

(دیوان، ص ۲)

نی نی که چرخ و دهر ندانند قدر فضل

این گفته بود گاه جوانی پدر مرا

(دیوان، ۲)

یکی بی گنه را به سر برنشینی

یکی بی خرد را به گه بر نشانی

قرینت نیم من که تو بد قرینی

خسیسی که جز با خسیسان نسازی

ینال و تگین را ینال و تگینی

بر آزادگان کبر داری ولیکن

(دیوان، ۱۶)

۱۰-۴- ما می رویم و روزگار می ماند

شاعران فارسی و عرب زبان در باب نا پایداری دنیا بسیار سخن گفته اند، اما ابوالعلا و ناصر از منظری تازه به این موضوع می نگرند. آنها نه تنها دنیا را نا پایدار نمی دانند، بلکه آن را جاوید و همیشگی و درمقابل، انسان را موجودی گذرا و فانی دانسته اند. در واقع ابوالعلا و ناصر با تعبیری متفاوت و الفاظی متضاد یک مفهوم واحد و مضمون کلیشه ای را رنگ و جامه ای دیگر داده اند. دنیا که همیشه به ناپایداری معروف بوده، این بار به پایداری وصف می شود و صفت پایداری که همیشه مثبت بوده برای دنیا صورتی منفی می یابد. دنیا خود می ماند و پایدار است، اما بر چهره موجودات گرد نابودی می پاشد.

نزولُ کما زالَ اجدادُنَا و یبقی الزمانُ علی ما تری

(دیوان، ج ۱، ۵۷)

ما همچون اجدادمان می رویم و روزگار می ماند.

۲۲۰ / بررسی تطبیقی سیمای دنیا در شعر ناصر خسرو و ابوالعلا

و قد زالَ عنه ساکنٌ بعدَ ساکنٍ فَهَلْ هُوَ ماضٍ مَرَّةً بَمَزِيلِ
(دیوان، ج ۲، ۲۱۶)

ساکنان زمین نابود می شوند، اما آیا او نیز روزی معدوم می شود؟

آسایشت نینم ای چرخ آسیایی

خود سوده می نگردی ما را همی بسایی

(دیوان، ۳۲۸)

مادری دیدی که فرزندش کهن گردد هگرز

چون کهن مادرش را بسیار باز آید نوبی

(دیوان، ۳۴۴)

۱۱-۴- دنیا از جفا کاری دست نمی کشد

هر انسانی گاه در خیالبافی های خود برای خود زندگی جاودانه و متفاوت با دیگران ترسیم می نماید. شاعر به این افکار پوچ پایان می دهد و این حقیقت را آشکار می نماید که کار روزگار نابودی است و از این کار خود هیچ گاه دست بر نمی دارد.

فَلا تَطْلُبَنَّ مِنْ عِنْدِ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ خِلاَفَ الَّذِي مَرَّتْ بِهِ السَّنَوَاتُ
(شرح سقط الزند، ج ۱، ۵۷۶)

از روزگار خلاف کارهای گذشته نخواه.

و كَمْ سَرَوْا عَالِماً اُولاً و ما سرُوا، فَمَتَى سَيروان

(دیوان، ج ۱، ۸۰)

روزگار انسان های زیادی را معدوم کرده و دست از جفا نکشیده است.

این بود خوی پیشین عالم را کی بازگردد او ز خوی پیشین

(دیوان، ۸۹)

تو شده ای دیگر، زمانه همان است کی شود این بی خرد زمانه دگرگون

(دیوان، ۹)

چون تو بسی به بحر در افکنده است این صعب دیو جاهل بد محضر

(دیوان، ۴۶)

۱۲-۴- بند بردگی انسان در دست دنیا

هر دو شاعر وابستگی انسان به دنیا و متابعت از هوا های نفسانی را به اسارت و بندگی و دوییدن به دنبال مالک و ارباب خود تشبیه می کنند:

نشریه ادبیات تطبیقی / ۲۲۱

و حُبِي لِلدُّنْيَا كَحُبِّكَ خَالِصٌ و فِي عُنُقِنَا مِنْ هَوَى جَعَلْتَ رَبِّقَا

(دیوان، ج ۱، ۹۱)

دنیا طنابی دور گردن ما می اندازد و ما را می برد.

دنیای جفا پیشه تو را سخره گرفت

چو بهایم چه دوی از پس این دیو بهیم

(دیوان، ۳۵۸)

۱۳-۴- دنیا زن بدکار، مکار و بداخلاق

ابوالعلا نسبت به انسان و خصوصاً زنان نگاهی منفی دارد و البته اوضاع نامناسب اخلاقی و اجتماعی آن روزگار باعث این امر شده است. " او زن را مظهر بدی می داند... چون لذت جنسی در روح و جسم زن بیشتر ظاهر می شود، او خطر فاسد شدن دارد. " (عمر فروخ، ۱۳۴۲، ۲۱۰). بنابراین دنیا را به زنی بدکار و بداخلاق تشبیه می کند، چون این صفات را در هر دو به شدت می بیند:

هَلُوكُ تَهِينُ الْمُسْتَهَامِ بِحُبِّهَا و تَلْقَى الرِّجَالَ الْمُبْغِضِينَ بِأَجْلَالِ
و تَجُولُ فَوْقَ السَّاكِنِينَ كَأَنَّهَا و رَهَاءَ فَاجِرَةٍ عَدَّتْ فِي مَجُولِ

(دیوان، ج ۲، ۲۳۷)

دنیا بدکاره ای است که عشاق خود را خوار می کند و از مردان بد با شکوه پذیرایی می کند. دنیا زن آواز خوان فاجری است با لباس کوتاه. ناصر خسرو دنیا را به زن مکار و جادوگر تشبیه می کند و به بدکاره بودن آن ها اشاره نمی کند:

زَن جَادُوسْتِ مِنْ نَخْرَمِ زَرْقَشِ زَن بُوْد أَنَكِهْ مَرَاو رَا بَفْرِيبِدِ زَن

(دیوان، ۳۵)

هر که به گرد این زن پر مکر گشت گرز آهن است نرم کند گردنش

(دیوان، ۴۳۹)

۱۴-۴- دنیا مادری ستمکار

بدبینی ابوالعلا به دنیا و زنان چنان است که عشق پاک مادری را نیز زیر سؤال می برد. او روزگار را مادری ستمکار می داند که به فرزندان خود رحم نمی کند:

وَأُمٌّ دَفَرٍ فَرُوكِ افقتِ صِلْفًا و مَنِي و كَانَ جِزَاءَ الْفَارَكِ الصِّلْفِ

(دیوان، ج ۱، ۵۱)

مادر روزگار زنی بد اخلاق است.

و کم غرّت الدنيا بنیها و ساءتی
من الناس مین فی الاحادیث والنقل
(دیوان، ج ۲، ۲۰۶)

دنیا فرزندان خود را بسیار فریفته است.

و امّ دفرٍ لعمری شرة الوالدة
و بنتها امّ الیلى شرّ مولودة
(دیوان، ج ۱، ۲۹۱)

و مادر روزگار بدترین مادر و دخترش شراب بدترین فرزند است.

جز تو که شنیدست هرگز مادری
کو به فرزندان نخواهد جز گزند
(دیوان، ۴۳۴)

البته پیش از این دو رود کی پدر شعر فارسی نیز دنیا را مادر دانسته است :

جهانا چینی تو با بچگان
که گه مادری گاه مادندرا
(نفسی، ۴۹۱، ۱۳۳۶)

در موارد مکرر هر دو شاعر دنیا را مادری می خوانند که فرزندان خود را
می خورند :

والدة بنت جسدًا بنحضٍ
و فاءت فیأة فتعرقته
(دیوان، ج ۲، ۴۹۵)

دنیا مادری است که کودکش را می پرورد و سپس او را شکار می کند.

گیتیت گربه ایست که بچه خورد
من گرد او ز بهر چه دوران کنم
(دیوان، ۳۷۲)

ناصر خسرو به کرات از تمثیل گربه ای که فرزندش را می خورد، استفاده
کرده است :

یکی فرزند خواره پیسه گربه است ای پسر گیتی

سزد گربا چنین مادر ز بار و بن نیبندی

(دیوان، ۳۳۳)

البته پیش از این شاعران، ارسطو از تعبیر مادر برای دنیا استفاده کرده است.
"الدنيا تطعم اولادها و تا کل مولوداتها" (محقق، ۱۳۷۴: ۴۷). و این همانندی
مضامین می تواند ناشی از تاثیر ترجمه آثار یونانی میان ایرانیان و مسلمانان باشد.

۱۵-۴- دنیا عجوز است

اغلب شاعران دنیا را به سبب کهنگی به عجوز تشبیه کرده اند. اما گویا در

اشعار ناصر خسرو وجه شبه دنیا و عجوز علاوه بر قدمت، مکاری نیز باشد؛ چون

زنان هر چه پیرتر می شوند، بر مکرشان افزوده می شود :

نشریه ادبیات تطبیقی / ۲۲۳

عجوزٌ خیانه حَصَنَتْ وِلیداً فَلَذَّتْهُ الْکَرِیةُ وَ شَرَقَّتْهُ

(دیوان، ج ۲، ۴۹۲)

دنیا پیرزنی است که فرزندش را از آب تیره پرورش می دهد.

این تمثیل در میان شاعران فارسی نیز بسیار رایج است :

چون تو بسی خورده است این گنده پیر

از چه نشستی تو بدین ایمنی

(دیوان، ۴۹۹)

این جهان پیرزنی سخت فریبده است

نشود مرد خردمند خریدارش

(دیوان، ۱۲۲)

۱۶-۴- دنیا غول است یا به ظاهر عروس

ابوالعلا تشبیه دنیا به عروس را رد می کند و معتقد است او عروس نیست، بلکه

دیو است :

رای الاقوامُ دنیاهُم عروساً و ما لَقِیْتُمُ اَلاً بِغُولٍ

(دیوان، ج ۲، ۲۳۶)

مردم دنیا را عروس می دانند، اما با غول رو به رو هستند.

لیس فعلُ الدنیا بفعلِ عروسٍ بل هی الغولُ شأنُها التغویلُ

(دیوان، ج ۲، ۱۷۶)

اما ناصر خسرو دنیا را عروسی به ظاهر زیبا و در باطن زشت و ستمکار می داند :

کس عروسی در جهان هرگز ندید گیسویش پر نور و رویش پر ظلم

(دیوان، ۳۶۳)

گاهی عروس وار پیشت آید با گوشواره و یاره و افسر

(دیوان، ۴۶)

البته نظر ابوالعلا با ناصر خسرو هیچ تناقضی ندارد. ابوالعلا ظاهر مانند

عروس دنیا را هیچ می انگارد و به حقیقت او اشاره می کند که مانند غول

دهشتناک است. اگر چه بعضی به ظاهر مانند عروس او توجه می کنند، اما از نظر

خردمندان دنیا غول است؛ چون باطن آن را می بینند. در واقع نوع بیان دو شاعر

متفاوت است نه مفهوم شعر. چون در موارد بسیاری نیز ناصر به دیو بودن دنیا

اشاره نموده است :

گرش غول شهر گویی جای این گفتار هست

ورش دیو دهر گویی جای استغفار نیست

(دیوان، ۷۷)

۱۷-۴- دنیا حیوانی وحشی است

ابوالعلا و ناصر خسرو سوء قصد دنیا به انسان را با تمثیلاتی از حیوانات وحشی و غیر وحشی از جمله شیر، گرگ، افعی، نهنگ، عقاب، مار، باز، شتر، گربه و... بیان می نمایند. البته ابوالعلا به دلیل شرایط اقلیمی موطن خود از اسب، شتر و مار بیشتر استفاده می نماید. گستره تمثیلات ناصر خسرو در این باب، بسیار متنوع تر از تمثیلات ابوالعلاست:

و ما امّ صلّ او حلیلة ضیغم
بأظلم من دنیاك فاعترفیها

(دیوان، ج ۲، ۵۰۶)

دنیا در شکار انسان از مار و شیر ماده ستم کارتر است.

محالك زلة والدهر حب
یسیر بأهله قلق المحال

(دیوان، ج ۲، ۲۲۹)

دنیا مانند شتری صاحبش را بر پشت سوار می کند و او را به زمین می زند.

مرسلة غارة بخیل
قد عنیت عن هب وهال

(دیوان، ج ۲، ۲۲۷)

دنیا مانند خیلی از مصائب بر من می گذرد.

زمانه به کردار مست اشتری
مرا پست بسپرد زیر سبل

(دیوان، ۴۶۱)

این بیت ناصر خسرو با بیت دوم ابوالعلا کاملاً مطابقت دارند و نشان از تأثیر احتمالی ناصر از ابوالعلا دارد.

گرگ مردم خوار گشته است این جهان
بنگر اینک گر نداری باورم

(دیوان، ۴۰۷)

۱۸-۴- دنیا دریایی تیره است

فضایی که بر سر تاسر دیوان ابوالعلا سایه افکننده، فضایی تیره، غم گزا و دلگیر

است:

و ما العیش الا لجة باطلية
و من بلغ الخمسین جاوز غمرها

(دیوان، ج ۱، ۴۰۷)

نشریه ادبیات تطبیقی / ۲۲۵

زندگی دریایی تیره و پر موج است.

و الخلقُ حیتانُ لجةٍ لَعَبَتْ
فی بحارٍ مِنَ الادی سبحو

(دیوان، ج ۱، ۲۳۴)

مردم مانند ماهی در دریایی از مصیبت شناورند.

آبی است جهان تیره و بس ژرف
زنهار که تیره نکنی جان مصفا

(دیوان، ۵)

کرانه کن از کار دنیا که دنیا
یکی ژرف دریاست بس بی کرانه

(دیوان، ۴۲)

۱۹-۴- دنیا سراب است

از صفاتی که ابوالعلا و ناصر خسرو به دنیا نسبت داده اند، فریندگی است و از این جهت دنیا را مانند دام یا سراب و انسان را چون صید و موجود تشنه دانسته اند. دنیا مانند سرابی است که از دور به انسان لبخند می زند، اما وقتی شخص تشنه به آن می رسد، آن را بدون آب و بیهوده می بیند:

دنیاكُ مشبههُ السرابِ فلا تَزُلْ
برزین حلمكُ موشكاً خُدَاعَاتَهَا

(دیوان، ج ۱، ۱۷۲)

ناصر خسرو نیز در موارد متعددی جهان را به سراب تشبیه کرده است:

به چه ماند جهان مگر به سراب
پس او تو چون دوی به شتاب

(دیوان، ۲۷)

۲۰-۴- زندگی در دنیا خواب است

ابوالعلا زندگی را یک رؤیا می داند. رؤیای شیرین ما هیچ گاه محقق نمی شود، اما رؤیای تلخ به وقوع می پیوندد:

حیاتكُ هجعةٌ: سهلٌ و نومٌ
و رؤیا هاجع ما انقتهُ
فمن حُلْمٍ یسرُكُ ابطَلتَهُ
و من حُلْمٍ یضرُكُ حَقَقَتَهُ

(دیوان، ج ۲، ۴۹۵)

زندگی رویایی عجیب است. خوابی که تو را شاد می کند، باطل و خوابی که به ضرر توست، محقق می شود.

و لعلَّ دنیانا كَرَقَدَةٌ حَالِمٌ
بالعكسِ ممَّا نحن فیهِ تعبِرُ

(دیوان، ج ۱، ۳۶۸)

دنیا خوابی شیرین است که تعبیرش عکس آن چیزی است که ما حس می کنیم.

اما ناصر خسرو مانند ابوالعلا در بدبینی تندرو نیست. او زندگی را خوابی می‌داند که چه تلخ و چه شیرین به وقوع نمی‌پیوندد. در واقع وجه شبه دنیا و خواب در اشعار ناصر خسرو پوچی، آشفتگی و بی‌فایده‌گی آن است:

این جهان را جز از بادی و خوابی مشمر

گر مقری به خدا و به رسول و به کتیب
(دیوان، ۵۲۰)

این جهان خواب است خواب ای پورباب

شاد چون باشی بدین آشفته خواب
(دیوان، ۴۰۹)

۲۱-۴- دنیا سرای رهگذر است و ما مهمان

اگر چه این موضوع در لا به لای اشعار بیشتر شاعران دیده می‌شود، اما تفاوت دو شاعر ما با آن‌ها در این است که آن دو، به این موضوع اعتقاد داشته و نتیجه این اعتقاد در زندگی آن‌ها مشهود است. آنان برای عملی کردن عقیده خود به زندگی دل‌نسته و دنیا را سرای رهگذر دانسته‌اند:

فَبَعْدَ لِحَاكٍ يَا شَرُّ مَنْزِلٍ ثَوَاهُ مِنَ الْإِنْسَانِ شَرُّ نَزِيلٍ
(دیوان، ج ۲، ۲۱۶)

ای منزل نامبارک که بدترین مسافر را در خود جای داده‌ای.

رهگذر است این نه سرای قرار دل منه اینجا و مرنجان درون

(دیوان، ۱۴)

اگر چه ابوالعلا در ایات بسیار انسان را در دنیا مهمان می‌داند، اما گاهی زندگی را مهمانی می‌خواند که بر او وارد شده و او از آن پذیرایی نکرده است:

ثَوَانِي ضَيْفٌ فَلَمْ أَقْرِهْ أَوَائِلَ مِنْ عَزْمَتِي أَوْ ثَوَانِي
(دیوان، ج ۱، ۸۰)

دنیا مانند مهمانی بر من وارد شد، اما من از او پذیرایی نکردم.

اما ناصر خسرو پیوسته خود را مهمان و دنیا را میزبان می‌داند:

جهانا مرا خیره مهمان چه خوانی

که تو میزبانی نه بس نیک خوانی

کس از خوان تو سیر خورده نرفته است

از این گفته است من که بد میزبانی

(دیوان، ۲۴)

۵- واکنش ابوالعلا وناصر خسرو در برابر دنیا

۵-۱- خردمند فریب دنیا را نمی خورد

هر دو شاعر از ستایشگران خرد و عقل بوده و یکی از اصلی ترین دغدغه های فکری آنها گمنامی خردمندان و عدم برخورداری از جایگاهی درخور و شایسته است. و البته هر دو خود را از خردمندان روزگار می دانند. در اینجا منظور از خردمند تا حد زیادی خود شاعراست که دست از دنیا کشیده و به آن پشت کرده است. هر دو معتقدند کسانی که اهل خرد و علم باشند، بی اعتباری دنیا را درک کرده و فریب آنرا نمی خورند.

فلا يُخَدَعُ بِحِيلَتِهَا أَرِيبٌ وَاِنْ هِيَ سَوَّرَتْهُ وَنَطَقَتْهُ

(دیوان، ج ۲، ۴۹۲)

انسان خردمند فریب دنیا را نمی خورد، اگر چه او خود را بیاراید.

اِذَا كُنْتَ قَدْ أُتِيتَ لُبًّا وَحِكْمَةً فَشَمَّرَ عَنِ الدُّنْيَا فَاَنْتَ مُنَافِيهَا

(دیوان، ج ۲، ۵۰۵)

اهل حکمت و خرد با دنیا مخالفند و از آن به سرعت می گذرند.

صحبت دنیا به سوی عاقل و هوشیار

صحبت دیوار پر ز نقش و نگار است

(دیوان، ۴۸)

دهر با صابران ندارد پای مثلی لطیف زد آن سرهنگ

(دیوان، ۳۶۹)

۵-۲- سفارش به کناره گیری از دنیا

ابوالعلا با تجربه زندگی سخت و مشقت بار خود و با وجود مصایب و مشکلات در زندگی به این نتیجه می رسد که دل بستن به دنیا و تعلقات آن کاری خردمندانه نیست. بنابراین، به زندگی پشت پا زده و از تعلقات آن دست شسته و در ابیات مکرر دیگران را نیز به این امر سفارش می کند:

اِذَا كَانَتِ الدُّنْيَا كَذَاكَ فَخَلِّهَا وَاِنْ كَانَ الطَّالِعُ سَعُودَ

(دیوان، ج ۱، ۲۵۵)

اگر دنیا این است، آن را رها کن؛ هر چند طالع تو سعد باشد.

ناصر نیز با وجود بی مهری های روزگار و آزار مردم از دنیا و تعلقات آن

دست شسته و به زهد روی آورده است:

کرانه کن از کار دنیا که دنیا یکی ژرف دریاست بس بی کرانه
(دیوان، ۴۲)

گسستم ز دنیای جافی امل ترا باد بند و گشاد عمل
(دیوان، ۲۲۳)

بسیارند کسانی که مانند ابوالعلا و ناصر به بی اعتباری دنیا و ناپایداری آن پی برده اند، اما درک این موضوع در همه آنها منجر به زهد و امساک نشده است. از جمله خیام شاعر معاصر آنهاست که در برابر جور روزگار به جام می و آغوش شاهد پناه می برد و به این نتیجه می رسد که حال که دنیا دمی بیش نیست، پس آن را به خوشی بگذران. اما باید توجه داشت که برای ابوالعلا و ناصر به دلیل برخی محرومیت ها امکان عمل کردن به این سفارش وجود نداشت.

زهد ابوالعلا در مقایسه با ناصر بسیار سختگیرانه تر است: پرهیز از ازدواج، پرهیز از خوردن غذاهای حیوانی مانند گوشت، شیر و عسل (که زهد او را به بوداییان نزدیک می کند)، دوری از مردم و کلیه تعلقات دنیوی. اما ناصر چنین عقیده ای ندارد. او در جوانی ازدواج کرد و صاحب اهل و عیال بود. او تنها به خویشتن داری و غلبه بر هواهای نفسانی در حد معمول سفارش می کند یا درباره خوراک هیچ امساک در خوردن گوشت یا تحمل گرسنگی ندارد، بلکه تنها هشدار می دهد که مبادا خوراک و امور ظاهری بر امور معنوی برتری جوید. یا در ارتباط با مردم سفارش به انتخاب همنشین خوب می کند. بنابراین، زهد ناصر زهد پارسایان است.

شاید اگر او از موطن خود رانده نمی شد، مانند بسیاری از مردم به زندگی عادی خود رو می آورد و البته فرایض دینی را انجام می داد. درباره ابوالعلا نیز شاید این مسأله صدق کند. اگر او مانند دیگران از نعمت بینایی و زیبایی چهره بهره مند بود، هیچ گاه از دنیا به این شکل نمی برید. " او زاهد نیست، بلکه مردی است که برای رسیدن به آرزوهایش ناتوان است ... او هنگامی عزلت و انزوا را برگزید که دید قدرت هم نشینی با مردم را ندارد و در صحبت آن ها خیری نمی بیند. مردم از چیزهایی خوشحال می شوند که او نمی شود، اشیایی را بر می گزینند که از نظر او قانع کننده نیست و بر سر مباحثی نزاع می کنند که او در آن ها محلی برای نزاع نمی بیند " (طه حسین، ۱۳۴۴، ۲۱۹، ۲۱۸). اما زهد این دو شاعر به یک میزان از جبر روزگار حاصل نمی شود. زهد ناصر مبنای دینی و

اعتقادی نیز دارد؛ اگرچه فشار ناصیبان و مخالفان و رانده شدن او از موطن و مولف و سایر شرایط زمانه به زهد ورزی او دامن زده است. در حالی که زهد ابوالعلا زهدی اجباری و ناخواسته و در درجه اول به دلیل شرایط جسمانی او حاصل شده است.

۳-۵- تمایل به دنیا

به عقیده طه حسین ابوالعلا در زندگی پر پیچ و خم خود مسافری را می مانست که در میانه های راه سخت و دشوار ناگاه پدیده ای خوشایند یا امیدوار کننده می دید و اندکی امیدوار می شد، اما با گذشتن از آن باز همان راه ملال آور بود و مقصد شوم نهایی (تلخیص، عمر فروخ، ۱۳۴۴). بنابراین، گاه در دیوان او ابیاتی دال بر حب دنیا مشاهده می شود:

انَّ زَمَانِي بَرَزَايَاهُ لِي صَيْرَنِي امْرَحٌ فِي قَدَّهْ

(حدیثه الحدیثه ، ۳۰۳)

با مصیبت هایش در بند او شادی می کنم.

و هذه الدنيا على أنَّها محبوبه، لم تُخَلِّنا من ألم

(دیوان، ج ۲، ۳۷۸)

و این دنیا با آن که محبوب است، ما را از درد خالی نمی کند.

نَفْسِي بِهَا وَ نَفُوسُ النَّاسِ مَلْهَجَةٌ وَ نَحْنُ نَخْبِرُ أَنَا لَا نُبَالِيهَا

(دیوان، ج ۲، ۵۰۸)

نفس خودم و مردم به دنیا تمایل داریم، اما ادعا می کنیم نداریم.

او گاه از خود تعجب کرده و می گوید چرا با وجود شناخت دنیا به مردم میل دارم:

وَ أَعْجَبَ مِنِّي كَيْفَ أَخْطَىءُ دَائِمًا عَلِيَّ أَنَّنِي مِنْ أَعْرَفِ النَّاسِ بِالنَّاسِ

(ج ۱، ۵۶۴)

تَدَعُو بِطُولِ الْعَمْرِ افْوَاهُنَا لَمَنْ تَنَاهَى الْقَلْبُ فِي وَدَّهْ

(شرح سقط الزند، ج ۱، ۵۶۵)

بخشی از این تناقضات ناشی از سرگردانی ها و افسردگی هایی است که شاعر رنجور در طول زندگی با آن ها دست به گریبان بوده و بخشی نیز جزء تناقضات شاعرانه قلمداد می شود. " تناقضی که در آراء ابوالعلا یافت می شود، در نظر مارون عبود چیزی جز طنز نیست یا می توان گفت تقیه است" (الفاخوری، ۱۳۷۲،

۵۰۸). البته همه ی این تناقضات تقیه نیست و چنانکه گفته شد، عوامل دیگری نیز در آن ها تأثیر داشته اند. کما اینکه در دیوان اغلب شاعران فارسی و عربی و غیره از جمله ناصر خسرو نیز این تناقضات دیده می شود. ناصر خسرو گاهی از نکوهش دنیا دست کشیده و حتی به تمجید آن می پردازد:

جهانا چه در خورد و بایسته ای	و گر چند با کس نپایسته ای
به ظاهر چو در دیده خس ناخوشی	به باطن چو دو دیده بایسته ای
اگر بسته ای را گهی بشکنی	شکسته بسی نیز هم بسته ای ...

(دیوان، ۲۵۴)

گر چه بی خیر است گیتی مرد را	زو شود حاصل به دانش خیر ناب
گر چه در گیتی نیایی هیچ فضل	مرد ازو فاضل شده است و زودیاب

(دیوان، ۴۱۰)

او دنیا را در بدبختی های انسان بی تقصیر دانسته و آن را از اسرار خداوندی می داند:

بری دان از افعال چرخ برین را	نشاید ز دانا نکوهش بری را
------------------------------	---------------------------

(دیوان، ۱۴۳)

نشاید نکوهش مراو را که یزدان	در این کار بسیار اسرار دارد
------------------------------	-----------------------------

(دیوان، ۳۷۶)

ابوالعلا نیز عذاب های زندگی و سرنوشت را از جانب خداوند می داند:

و قَضَى اللهُ أَنْ الْآدَمِيَّ مَعْدَبٌ اِلَى أَنْ يَقُولَ الْعَالَمُونَ بِهِ: قَضَى

(دیوان، ج ۱، ۶۹)

خداخواسته که آدمی در شکنجه باشد تا این که مرگ او فرا برسد و آشنایانش بگویند مرد.

۴-۵- سازگاری با دنیا

فکری که در سراسر دیوان ناصر خسرو در باب دنیا پراکنده است، نکوهش دنیاست. اما این به منزله فراموش کردن کلیه مظاهر زندگی مادی و بریدن از همه تعلقات دنیوی نیست. نظر ناصر خسرو این است که بهره خود از زندگانی را فراموش نکن، اما به آن دل هم مده:

بهره ی خویشتن از عمر فرامشت مکن

رهگذارت به حسابست نگه دار حسیب

(دیوان، ۵۲۱)

سازگاری کن با دهر جفاییشه که بد و نیک زمانه به قطار آید
(دیوان، ۱۰۹)

از بیشی و کمی جهان تنگدل مباش با دهر مدارا کن و با خلق مواسا
با هرس منشین و میر از همگان نیز بر راه خرد رو نه مگس باش نه عنقا
چون یار موافق نبود تنها بهتر تنها به صد بار چو با نادان همتا
(دیوان، ۴)

در این ایات ناصر خسرو از لباس زهد بیرون آمده و به صورت یک معلم اخلاق موعظه می نماید. اما ابوالعلا به این موضوع تن نمی دهد و سازگاری با دنیا را تنها با دروغ و پنهان کاری ممکن دانسته و آن را کاری دشوار می داند:

لحاها الله داراً ما تدارى بمثل المین فی لجج و قمس
(دیوان، ج ۱، ۵۷۶)

۵-۵- راه مقابله با سختی های دنیا

ابوالعلا معتقد است باید در برابر مصایب زندگی صبر پیشه نمود و سینه را سپر حوادث کرد:

وضعتُ بوانی فی ذلّةٍ و الفبتُ للحدائثِ البوانی
(دیوان، ج ۲، ۴۷۲)

خیمه زندگی را در سرزمین بدبختی نصب کردم و سینه را سپر پیکان حوادث نمودم.

تخرقُ درع المرءِ سمرُّ رماحها و ان کان مرأ فی مذاقته خرقاً
اذا طلبوا قصی العلی تخدوله بصم العوالی فی تراوبکم طرقاً
(دیوان، ج ۱، ۹۰)

به بلندی ها می رسی، اما از طریق پاره کردن سینه. ناصر خسرو یکی از راه های مقاومت در برابر مشکلات را صبر می داند:

چو بر تو دهر به آفات زحام کند ترا به صبر بر او قصد شام باید کرد
اما عقیده اصلی او در هنگام مشکلات پناه بردن به دین و خرد است.
با لشکر زمانه و با تیغ تیز دهر دین و خرد بس است سپاه و سپر مرا

(دیوان، ۶)
و ز عقل سپر کن ار خواهی کت دهر به تیغ خویش نگذارد
(دیوان، ۲۵۳)

به دین رست آخر از چنگال دنیا به تقدیر خدای فرد و قهار

(دیوان، ۱۹)

البته ابوالعلا نیز صبر را یکی از راه های مقابله با مصایب می داند. از نظر او راه اصلی مقابله با دشواری های زندگی مردن است:

مرحبا بالموتِ والعیشُ دجی و حمامُ المرءِ کالفجرِ سطعُ

(دیوان، ج ۲، ۴۲)

آفرین به مرگ. زندگی تاریکی است و مرگ مانند طلوع خورشید است.

۶-۵- راه رهایی از مشکلات دنیا

در سراسر دیوان ابوالعلا زندگی به تاریکی، بیماری، غم و ... و مرگ به روشنی، درمان، آرامش و ... وصف شده است. او پیوسته راه رهایی از مصایب زندگی را مرگ دانسته و آن را طلب می کند:

یارب اخرجنی الی دارِ الرضی عجلأ فهذا عالمٌ منکوسُ

(دیوان، ج ۱، ۵۷)

خدایا مرا زودتر به دیار خوشبختی روانه کن که اینجا دنیای بدبختی است.

وقد سئمنا زمنأ مودیا أروحُ من سألَمه التألیفُ

(دیوان، ج ۲، ۵۹)

از زمان آزار دهنده دلگیر شدیم و هلاک شونده از سالم راحت تر است.

لقد استراح من الحیاة مَعجلُ لو عاش کابد شدة فی دهر

(دیوان، ج ۱، ۷۶)

مرگ زود رس به مردان راحتی می بخشد، زیرا اگر زنده بماند، باید سختی را تحمل کند.

والعیشُ سقمٌ للفتی منصبُ و الموتُ یأتی لشفاء السقام

(دیوان، ج ۲، ۳۷۶)

زندگی برای انسان بیماری دردناکی است و مرگ برای شفای این بیماری می آید.

البته گاهی ابوالعلا مرگ را هم غم انگیز می داند:

دنیاك و الحمامُ فی رتبةٍ من خارجِ غمٍ و من داخلِ

(دیوان، ج ۲، ۲۴۷)

زندگی در دنیا و مرگ یکسانند، داخل و خارج آنها غم است.

و این شاید به این دلیل باشد که او معاد را قبول نداشته و مرگ را پایان همه چیز می‌داند. "عمر فروخ بر این باور است که ابوالعلا منکر معاد بود. و اگر هم سخنانی درباره اثبات روز رستاخیز گفته، دلیلی بر اعتقاد حقیقی ابوالعلا نمی‌تواند باشد، زیرا این عقیده مربوط به آغاز زندگی او بوده است." (مقدم متقی، ۱۳۸۴، ۱۲).

اما ناصر خسرو مرگ را پایان زندگی مادی و تغییر دوره حیات روح می‌داند. او از مرگ بدان جهت استقبال می‌کند که در آن جا مقری بهتر از دنیا خواهد داشت و خود را جزء صالحان بهشتی می‌داند. البته او هیچ گاه مرگ را طلب نمی‌کند، اما دیدگاه خود را نسبت به مرگ و آخرت به صورتی خوشایند وصف می‌نماید:

گیتی سرای رهگذران است ای پسر

زین بهتر است نیز یکی مستقر مرا

(دیوان، ۱۲)

البته در اییاتی از دیوان و همچنین اییاتی از منظومه روشنایی نامه که در انتساب آنها به ناصر خسرو تردید وجود دارد علایمی از هراس از مرگ مشاهده می‌شود و در برخی ابیات حتی نشانه‌هایی از انکار معاد نیز دیده می‌شود. که البته با شناختی که از دین و ورزی ناصر داریم، نسبت ابیات دسته دوم به ناصر کاملاً بعید به نظر می‌رسد. مگر آنکه آنها را مربوط به دوره اول زندگانی او بدانیم:

خنک زاووش و خوش بهرام و ناهید	که ایشان بر فلک هستند جاوید
زهی بد بخت و سرگردان که ماییم	به مرگ و زندگی اندر بلاسیم
بلائی مرگ و اندوه قیامت	چو چنبر کرد ما را سرو قامت

(دشتی، ۲۵۲، ۱۳۶۲)

۷-۵- فلسفه زندگی در دنیا

فلسفه ابوالعلا در زندگی به عقیده برخی "فلسفه اپیکور" (طه حسین، ۱۳۴۴، ۲۲۰) است. اپیکور با وجود تحمل درد ناشی از بیماری در تمام طول عمر معتقد بود "انسان زیر بار شکنجه نیز می‌تواند خوشبخت باشد" (راسل، ۱۳۷۳، ۳۵۲). اما ابوالعلا به واسطه نابینایی هیچ گاه خوشبختی را درک نکرد و پیوسته با دنیا در مخاصمه بود. از مهم ترین آرای مشترک این دو فیلسوف ناشناخته ماندن دنیا، پرهیز از زندگی اجتماعی به هدف مصونیت از آزار حسودان، پرهیز از ازدواج و سفارش به کم خوردن و نوشیدن می‌باشد. فضای اندیشه‌های هر دو خفقان آور

و غم آلود است. در عین حال، تناقضات فراوانی در اندیشه های آن ها مشاهده می شود. اپیکور دهری بود، اما جبری نبود. بر خلاف ابوالعلا که به واسطه اعتقاد به جبر اصلاح مردم و جامعه را عبث می پنداشت.

برخی فلسفه ناصر خسرو را "نوافلاطونی" (جعفر شعار، ۱۳۷۷، ۵) دانسته اند. ناصر خسرو نیز مانند فلوطین بنیان گذار این فلسفه، خوشبختی را در تفکر می داند و آن "مستلزم قدرتی در نادیده گرفتن یا بیزارای جستن از زندگی جسمانی است" (راسل، ۱۳۷۳، ۴۱۱). طهارت اخلاق، مناعت طبع، لحن صادقانه، قایل بودن به بقای روح، مردود دانستن ستاره بینی، قایل شدن به اختیار، توجه به درون و استدلال بر ضد مادیت از مهم ترین تشابهات اندیشه های این دو متفکر است.

چنانکه مشاهده می شود نقطه مشترک اندیشه های ابوالعلا، ناصر خسرو، فلوطین و اپیکور همان کناره گیری از جامعه و پرهیز از تعلقات دنیوی می باشد. البته فراموش نشود که آن ها در سایر عقاید خود تفاوت های بسیاری با یکدیگر دارند.

۶- نتیجه

از بررسی و تحلیل سیمای دنیا در شعر ناصر خسرو و ابوالعلا و موضع گیری آن دو شاعر در مقابل دنیا، این نتایج حاصل آمد:

۱. در زندگی و اشعار ابوالعلا و ناصر خسرو مشترکات فراوانی است که یکی از آن ها نكوهش دنیا و دست شستن از تعلقات آن است.
۲. هر دو شاعر به دلایل مختلفی به زهد روی آورده اند. زهد ناصر ناشی از اعتقادات مذهبی و مشکلات اجتماعی حبس اجباری است. و زهد ابوالعلا ناشی از مصایب و مشکلات اجتماعی است ..
۳. زهد ابوالعلا بسیار سختگیرانه تر از زهد ناصر خسرو است.
۴. بدبینی ناصر خسرو همواره کمتر از ابوالعلاست.
۵. هر دو شاعر دنیا را پیوسته جفاکار، غیرمنصف، بی وفا، فریبکار و نابودکننده دانسته و غم و اندوه آن را بیش از شادی های آن دانسته اند.
۶. ابوالعلا راه مقابله با سختی ها را صبر و ناصر خسرو پیوستن به دین و خردورزی می داند.

۷. ابوالعلا بهترین راه رهایی از مشکلات زندگی را مرگ دانسته و پیوسته آن را بر زندگی ترجیح می دهد، در حالی که ناصر خسرو مخاطب را به سازش با روزگار فرامی خواند و مرگ را تنها پلی می داند که او را به سرای باقی می رساند.

۸. هر دو شاعر از تمثیلات فراوانی در باب دنیا استفاده نموده اند. از جمله مادر روزگار، زن مکار، عروس دنیا، گول روزگار، حیوان وحشی، سراب دنیا و رؤیایی عجیب که البته تمثیلات ناصر خسرو فراوان تر و متنوع تر است.

۹. فلسفه زندگی ابوالعلا، اپیکور و فلسفه ناصر خسرو فلسفه فلوپین است که وجه اشتراک همه آن ها دست شستن از زندگی است.

۱۰ وجود تشابهات فراوان فکری و لفظی در میان ابیات دیوان دوشاعر علاوه بر این که ناشی از فطرت مشترک انسانی و تشابه اعتقادات مذهبی و همچنین، تاثیر از منابع یکسان است در برخی موارد نشان از تاثیر مستقیم ابوالعلا بر ناصر خسرو است و ما را بر آن می دارد که بپذیریم ناصر خسرو ابوالعلا را ملاقات نموده و تحت تأثیر افکار او قرار گرفته است و یا حداقل دیوان او را مطالعه نموده و از مضامین شعری او در دیوان خود سود جسته است.

کتابنامه

۱. اسلامی ندوشن، محمد. (۱۳۵۵). "پیوند فکر و شعر در نزد ناصر خسرو" در یادنامه ناصر خسرو. مشهد: (بی نا). صص: ۳۱-۵۲.
۲. تبریزی، الخطیب. (۱۴۱۹). الايضاح فی شرح سقط الزند و ضوئه. چاپ اول، حلب: دار القلم عربی.
۳. حناالفاخوری. (۱۳۷۲). تاریخ ادبیات زبان عربی. ترجمه حمید آیتی، تهران: طوس.
۴. دشتی، علی، (۱۳۶۲). تصویری از ناصر خسرو. تهران: جاویدان.
۵. راسل، برتراند. (۱۳۷۵). تاریخ فلسفه غرب. ترجمه نجف دریابندری، تهران: کتاب پرواز.
۶. شهیدی، سید جعفر. (۱۳۵۵). "افکار و عقاید کلامی ناصر خسرو" در یادنامه ناصر خسرو. مشهد: (بی نا). صص: ۳۴۰-۳۱۶.
۷. صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۴). تاریخ ادبیات ایران. جلد اول، تهران: ققنوس.

۸. طه حسین. (۱۳۴۴). گفت و شنود فلسفی در زندان ابوالعلا معری. ترجمه حسین خدیو جم، تهران: زوار.
۹. عمر فروخ. (۱۳۴۲). عقاید فلسفی ابوالعلا فیلسوف معره. ترجمه حسین خدیو جم، تهران: بی جا.
۱۰. معری، ابوالعلا. (۱۴۱۲ ق.). دیوان لزوم مالایلم. شرح کمال الیازجی، بیروت: دارالجمیل.
۱۱. محقق، مهدی. (۱۳۴۰). پانزده قصیده از ناصر خسرو قبادیانی. تهران: کتابخانه طهوری.
۱۲. محقق، مهدی. (۱۳۷۴). تحلیل اشعار ناصر خسرو. تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۳. مقدم متقی، امیر. (۱۳۸۴). "بررسی آرا و اندیشه های خیام و ابوالعلا". نامه پارسی، س ۱۰، ش ۲. صص: ۲۵-۶.
۱۴. ناصر خسرو. (۱۳۷۸). دیوان اشعار ناصر خسرو. به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران.
۱۵. ناصر خسرو، (۱۳۳۵). سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار.
۱۶. ناصر خسرو (۱۳۷۳). گزیده اشعار ناصر خسرو. انتخاب و شرح جعفر شعار، تهران: قطره.
۱۷. نفیسی، سعید. (۱۳۳۶). محیط زندگی واحوال و اشعار رودکی. تهران: امیر کبیر.
۱۸. یوسفی، غلامحسین. (۱۳۵۵). "ناصر خسرو منتقدی اجتماعی" در یادنامه ناصر خسرو. مشهد: (بی تا). صص: ۶۳۸-۶۱۹.